

Date: تاریخ:

No.: شماره:

Ref.: پیوست:

باسمه تعالی

سلفی گری در جهان اسلام

سلفی‌گری در گردش غرب به شرق جهان اسلام و بالعکس

پس از مرگ جمال عبدالناصر در ۲۸ سپتامبر ۱۹۷۰م، زمینه برای رشد اسلام‌گرایی و نفوذ آنان بیشتر شد. البته در این زمان کسی از فعالیت‌های اسلام‌گرایان رادیکال در مصر اطلاع درستی نداشت، اما با این وصف عناصر «جهاد» در روستاها و مناطق مختلف مصر رو به رشد بودند. اخوان المسلمین از انتخاب انورالسادات استقبال کرد. انورالسادات برای نخستین بار در سال ۱۹۴۰ م با حسن‌البننا، بنیانگذار اخوان دیدار کرده بود و در دروس او شرکت کرده بود. سادات به تمایلات اسلامی و متدیانه شهرت داشت و حتی جمال عبدالناصر او را به‌عنوان دبیر کنفرانس اسلامی که در سال ۱۹۶۵ م تأسیس شد، انتخاب کرد تا افکار عمومی مسلمانان را در خارج مصر به نفع مصر بسیج کند. شعائر سادات، دولت علم و ایمان بود و حتی در قانون اساسی مصر تعدیلاتی ایجاد کرد بر این اساس که شریعت اسلامی منبع اصلی قانونگذار خواهد بود. وی در اقدامی دیگر زندانیان اخوان را پس از سال‌ها از زندان آزاد کرد. وی خاصه پس از جنگ اکتبر از حمایت وسیع مردمی برخوردار شد و حتی با عمرالتمسانی رهبر اخوان دیدار می‌کرد و به آنان اجازه فعالیت داد، گرچه اخوان رسماً به‌صورت حزب رسمی عمل نمی‌کردند. حتی پس از ۱۹۷۳ م که گروهی اسلام‌گرا و رادیکال از اخوان جدا شدند، او هیچ‌گونه اقدامی بر علیه آنان پیش نگرفت. سادات می‌کوشید اخوان جدا شدند، او هیچ‌گونه اقدامی بر علیه آنان پیش نگرفت. سادات می‌کوشید اخوان را با این اقدامات مهار کند ولی «جماعت اسلامی» که از اخوان جدا شدند، کوشیدند پایگاه‌های خود را در دانشگاه قاهره ایجاد کنند، این در حالی بود که اخوان از چنین پایگاهی برخوردار نبودند. از رهبران جماعت اسلامی باید در دهه هفتاد، عبدالمنعم ابوالفتوح، عصام العریان، ابراهیم الزعفرانی، خالد داود، السیدعبدالستار، احمد دغیدی و ... را نام برد. سازمان دیگر اسلامی، جماعت جهاد اسلامی بود که از آن، پس از این سخن خواهیم گفت.

افکار و مبادی اندیشه سیدقطب که در کتاب معالم فی الطریق (سال ۱۹۵۷ م) مطرح شد، زمینه اصلی تمامی جنبش‌های اسلامی رادیکال پس از آن بود. گرچه سید قطب در نیمه دهه شصت اعدام شد ولی افکار او مرجع اسلام‌گرایان رادیکال در زمینه افکار جهاد و تفکیر حکومت و حاکمیت بود. گرچه جوانان

اخوان در زندان ناصر در برابر گرایش سید قطب، در حول محور رهبر اخوان یعنی حسن الهضیبی جمع شده و گرایش ناظر؟؟؟ به خشونت مسلح را نفی می‌کردند، کتاب سید قطب در خارج زندام مورد تأیید برخی گروه‌ها قرار گرفت. سازمانی به رهبری اسماعیل طنطاوی و نیز نبیل البرعی، یحیی هاشم، محمد عبدالعزیز الشرفاوی، علاء مصطفی و ایمن الظواهری که این شخص اخیر در آن زمان کم سن و سال بود. این گرایش نخستین گرایش‌های جهادی در قاهره بود. سازمان جهادی دیگری که دارای گرایش تکفیری بود به رهبری علی اسماعیل (برادر عبدالفتاح اسماعیل که بسا سید قطب اعدام شد)، تشکیل شد که به نام جماعت‌المسلمین و یا «التکفیر و الجهره» معروف بود. این سازمان حدود ۱۵ تن از جوانان اخوان را در خود جذب کرد که در میان آنان باید از شکری مصطفی نام برد که بعدها رهبری سازمان را عهده‌دار شد. این سازمان تمام جامعه و دولت را تکفیر می‌کرد و معتقد بود که اقامه جامعه اسلامی بر اساس دو مرحله قابل انجام است: یکی هجرت به مکانی دور برای اقامه جامعه پاک و سپس در مرحله بعد بازگشت به جامعه و محاربه با حکام برای اقامه دولت اسلامی. اسماعیل بعد از مدتی از افکار خود بازگشت (سال ۱۹۶۹ م) و اعلام کرد که به جماعت ما در (اخوان) و افکار آن دیگر بار روی می‌آورد. همین امر باعث شد که شکری مصطفی پس از او رهبری را به دست گیرد. وی پس از مدتی تحمل زندان، در ۱۹۷۱ م از زندان آزاد شد و دهها تن از کسانی که از کارهای دولتی کناره گرفتند، به او پیوستند.

پس از دستگیری ۱۴ تن از اعضای سازمان یاد شده، شکری و برخی از پیروانش در ۳ تموز ۱۹۷۷ م وزیر اوقاف شیخ حسین ذهبی را گروگان گرفتند که البته منجر به اعدام شکری مصطفی و برخی دیگر از همکاران او شد.

در کنار سازمان یحیی هاشم، اسماعیل طنطاوی و ایمن الظواهری، به شکل مخفیانه، سازمان‌های دیگری نیز ایجاد شد که از همه مهمتر باید سازمانی را نام برد که آن را مهندس محمد عبدالسلام فرج صاحب کتاب الفريضة الغائبة تأسیس نمود. وی دیگر جماعت‌های اسلامی را مورد انتقاد قرار داد که چیرا اصل جهاد را فراموش کرده‌اند. فرج با ملاقات با دیگر سازمان‌های کوچک جهادی توانست «سازمان جهاد» را ایجاد کند. در حالی که سادات و دستگاه‌های امنیتی مصر صرفاً به فعالیت‌های ناصری‌ها و چپی‌ها مشغول بودند، سازمان جهاد شکل گرفت. پس از ملاقات فرج با کرم زهدی (از رهبران جماعت اسلامی) در آغاز

۱۹۸۰ م چنین تصمیم گرفته شد که دو سازمان جماعت و جهاد اسلامی یکی شده و عمر عبدالرحمان به عنوان امیر سازمان جدید انتخاب شود و حتی با او بیعت شد.

در عصر رهبری عمر التلمسانی، اخوان المسلمین توانست نمادهای جنبش دانشجویی را از میان اسلام‌گرایان به سوی جماعت اخوان بگرایاند و در این میان، میان اخوان و اتباع سید قطب (گروه‌های جهادی) رقابت برقرار بود و البته اخوان توانست غالب رهبران دانشجویی را به سوی خود فرا خواند و در رأس همه عصام‌العریان، عبدالمنعم ابوالفتوح، ابوالعلاء ماضی و حکمی جزاره از سفر سادات به اسرائیل و کمپ دیوید و پذیرایی از شاه ایران و مخالفت سخت اسلام‌گرایان در دانشگاه‌ها و تصریحات عمر التلمسانی، روابط اخوان و سادات را سرد کرد و جهاد و جماعت اسلامی به فعالیت بر علیه سادات روی آورند. این در حالی است که اخوان از پیشتر روابط بسیار خوبی با حکومت داشتند و حتی با پشتیبانی دولت از فضای تبلیغاتی مؤثری برخوردار بودند. اخوان از سوی دیگر می‌کوشید که اختلافات خود را با گروه‌های افراطی‌تر آشکار نکند تا موجبات دو دستگی در جنبش اسلامی نگردد. اما به هر حال فضای مناسب دینی در عصر سادات که اساساً بر علیه ناصری‌ها و چپی‌ها به کار گرفته می‌شد، برای رشد جناح افراطی اسلام‌گرا مؤثر افتاد. گفته شده که حداقل یک پنجم برنامه‌های رادیو مصر، تا پیش از ترور سادات، برنامه‌های دینی بود. سادات در جهت مبارزه با نفوذ ناصری‌ها و چپی‌ها تجدید انتشار نشریه که اخوان (الدعوه) را امکان‌پذیر کرد، کما اینکه با یاری سادات مجلات دینی دیگری نیز در دهه هفتاد به چاپ می‌رسید. در عهد سادات کتاب‌های مودودی، سید قطب و ابن تیمیه به سهولت در اختیار اسلام‌گرایان بود (حتی کتاب معالم فی الطريق). از نیمه دهه هفتاد برخی از ناشران مصری به ترجمه آثار مودودی روی آوردند: کتاب‌های الحکومه الاسلامیه، الاسلام و المدینه، الحدیث، الذبائح، مبادی الاسلام، تذکره دعاه الاسلام، دور الطلبه فی بناء مستقبل العالم الاسلامی، الجهاد فی سبیل الله، تفسیر سوره النور. الاسلام الیوم و الحجاب توسط ناشرانی مانند دارالمختار الاسلامی، دارالانصار، دارالاعتصام و دارالتراث.

اسلام‌گرایان افراطی در آغاز بر نوشته‌های ابن تیمیه، مودودی و سید قطب و برخی بزرگان اخوان تکیه می‌کردند ولی به سرعت به صورت‌بندی افکار خود در مجموعه نوشته‌هایی خاص خویش پرداختند و آثار آنان بیشتر به صورت رساله‌ها و کتابچه‌هایی منتشر شد که البته همگی به چاپ نمی‌رسید بلکه برخی به صورت پلی‌کپی در اختیار جوانان قرار می‌گرفت.

در این میان باید از کتابچه‌های شگری مصطفی یاد کرد که در این کتابچه‌ها از افکار سازمان خود بحث کرده است مانند کتاب الخلافه که ۶ جزء بود. برخی رهبران جماعت التفکیر و الهجره نیز نوشته‌هایی دسته‌جمعی نگاشتند مانند کتاب الاسماء و کتب الشرك و التبیین و مغفره الصغائر و الاصرار علی الذنوب و التأویلات و التوسمات. البته این کتاب‌ها به طور خصوصی در محافل سازمان مورد تدریس قرار می‌گرفت و توزیع عمومی آن به دستور سازمان ممنوع بود.

میان سال‌های ۱۹۷۸ تا پایان حکومت سادات در سال ۱۹۸۱ م دوران بحران‌های فزاینده بود و جماعت‌های اسلامی رو به رشد بودند و در سندیکاهای دانشجویی و اصناف مختلف نفوذ کردند. جنبش اسلامی صلح با «یهود» را به شدت مورد انتقاد قرار دادند و در این فاصله خشونت‌هایی از سوی اسلام‌گرایان افراطی در جریان بود، خاصه پس از کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ م سادات با جنبش اسلامی برخورد سخت کرده که در نهایت (در سپتامبر ۱۹۸۱ م) به دستگیری شمار زیادی از آنان و حتی شیخ عبدالسعید کشک مبلغ مشهور اسلامی انجامید.

در ۶ اکتبر ۱۹۸۱، ائتلاف جماعت اسلامی و جهاد کار خسود را کرد و اعضاء سازمان جهاد حسین عباس و عطا طایل و عبدالمجید عبدالسلام به رهبری خالد الاسلامبولی، سادات را ترور کردند که البته همگی همراه محمد عبدالسلام فرج که نظریه‌پرداز آنان بود، اعدام شدند. از دیگر سو اخوانی‌ها بعضاً بر اساس قراردادی که تلمسانی رهبر اخوان با سادات گذاشت، به افغانستان رفتند، گفته می‌شود که کمال السنائیری که در زندان سادات به سختی شکنجه شد و منجر به مرگ او گردید، مهندس فعالیت اخوان در پیشاور بوده است.

II

پروژه هجرت به افغانستان و آغاز حرکت جهادی در آن سرزمین که اسامه بن لادن در پیش گرفته است، نخستین پروژه از این دست نیست.

پروژه پناه جستن به افغانستان و جهاد از درون آن از اوایل قرن نوزدهم میلادی آغاز گردید؛ یعنی درست زمانی که شبه قاره‌ی هند به اشتغال بریتانیا درآمده بود و امپراطوری بزرگ مغولی - اسلامی سیطره‌ی خویش را بر آن سرزمین از دست می‌داد. مسلمانان هند در مناطقی که اکثریت با آنان بود، با عقب‌نشینی دولت اسلامی خود به نفع نیروهای بریتانیایی مواجه شدند و در مناطقی که در اقلیت بودند، نیز

شاهد عقب‌نشینی دولت به نفع نیروهای بریتانیایی و هندو بودند. به جای اینکه با این قضیه به گونه‌ای سیاسی برخورد شود، یک جریان تندرو در میان مسلمانان ظهور کرد که به شدت بر تمایز خویش تأکید داشت؛ یعنی این جریان که در عین اینکه بر مبارزه با بریتانیایی‌ها اصرار می‌ورزید، بر جدایی از هندوهای غیرمسلمان نیز تأکید می‌کرد. شاه ولی‌الله دهلوی در کتاب حجه‌الله البالغه مردم را به احیای دین به واسطه بازگشت به کتاب، سنت‌های بومی از سنت‌گاه سولی فراخواند؛ اما فرزندش شاه عبدالعزیز (ت ۱۸۰۳ م) در بحث بر سر این مسأله حساس که آیا هند همچنان دارالاسلام است یا به دارالکفر تبدیل شده است، به صورت مستقیم وارد موضوع شد. با اینکه مسلمانان هندی و همچنین افغانی، پیروان مذهب حنفی بودند که به آسانی این تغییر را نمی‌پذیرد، اما شاه عبدالعزیز به صورت رسمی اعلام کرد که هند به رغم وجود سلطان مسلمان دیگر دارالاسلام نیست، زیرا سلطه و حاکمیت حقیقی در اختیار انگلیسی‌ها است. به همین دلیل چاره‌ای جز هجرت و جهاد وجود ندارد. مسلمانان هندی بیش از یک قرن میان این دو بن‌بست سرگردان بودند، زیرا جهادی که علیه انگلیسی‌ها به راه افتاد، راه به جایی نبرد. هجرت آنان به سوی افغانستان در زیر فشارها و فتاوی‌ علمای، که آن کشور را همچنان آزاد و دارالاسلام می‌شمردند، نتایج مصیبت‌باری را به دنبال داشت و هزینه آن حتی از پیکار با انگلیسی‌ها بیشتر بود. جنبش فرائضی که فریضه را میان جهاد و هجرت و یا ترجیح هجرت در گردش می‌دانستند، مردم را به هجرت پس از جهاد فرا می‌خواند. سپس «جنبش مجددیه» نیز چنین شیوه‌ای را در پیش گرفت. علاوه بر این پیروان سیداحمد بریلوی هم پس از شهادت او به همین راه رفتند. غالب فتاوی‌ هجرت به افغانستان و از جمله فتاوی‌ ابوالکلام آزاد در سال ۱۹۲۰ م صادر گردید. عجیب اینکه حتی یک نفر از ده‌ها هزار کشاورز فقیه مهاجری که از این فتاوا پیروی کردند، به افغانستان نرسیدند. شاید بهترین گزارش‌هایی که از این حادثه سخن می‌گوید، وقایع هجرت سال ۱۹۲۰ باشد؛ حدود سی هزار نفر از این فتاوا پیروی کردند که بیشتر آنها در اثر بیماری در میانه راه مردند، عده‌ای از آنان را انگلیسی‌ها از ادامه مسیر بازداشتند و گروهی دیگر در منطقه مورد غارت و کشتار راهزنان هندی و افغانی قرار گرفتند. علت کوچ مسلمانان هند و آسیای میانه به سوی افغانستان جهاد و تدارک دارالسلام بود؛ در حقیقت مسلمانان به خاطر ضعف قدرت مرکزی در افغانستان (به دلیل عقب‌نشینی امپراطوری‌های بزرگ اسلامی ایران، ازبک و مغولان هند از آنجا)، احساس می‌کردند که می‌توانند در آن استقرار و تحرک یابند.

اما ایدئولوژی جهاد و هجرت (که در نزد اسلام‌گرایان در دهه هفتاد مصر تا حد تکفیر و هجرت تحول یافته بود)، از میراث‌های فقه حنفی حاکم در تمام این مناطق نیست و حتی از امپراتوری‌های جنگجویان ترک که در آسیای میانه، قفقاز و ترکستان سر بر آوردند و چین، جهان اسلام و روسیه را در نوردیدند، هم به جای نمانده است. این ایده (تکفیر و هجرت) از علاجی فقهی و بن بست عقب‌نشینی دارالاسلام در زیر فشارها و هجوم غربی - از آغاز قرن هفدهم میلادی - نشأت گرفته است. همه مذاهب اسلامی به استثنای مالکی بر آن هستند که وجوب هجرت، پس از فتح مکه (بر مبنای حدیث لاهجره بعدالفتح) ساقط شد و جهاد، در صورتی که سرزمین مسلمانان مورد تجاوز واقع شود، جای آن را گرفته است.

امت مالکی‌ها می‌گفتند که وجوب هجرت فقط در صورتی ساقط می‌شود که شرایط مشابه رسول خدا (ص) در سال‌های نخست پس از هجرت به وجود آید.

از دیگر سو این تیمیه حنبلی، پدر معنوی بنیادگرایی اسلامی معاصر، معتقد است که دارالاسلام فقط منطقه‌ای نیست که اکثریت جمعیت آن مسلمان و یا حاکم آن مسلمان باشد، بلکه جایی است که در آن احکام شریعت اسلام بدون دخالت بدعت و تشابه به اعمال و رفتار کفار و مشرکان، حکومت داشته باشد. بر این اساس در پی حمله مغولان به جهان اسلام و کوچک شدن دارالاسلام (از منظر او)، وی معتقد بود که مشکلات اساسی مسلمانان فقط به خاطر هجوم صلیبی‌ها و مغول‌ها نیست، بلکه از بیماری‌های خود مسلمانان، ترک دین خدا و از دست دادن زلالی اولیه نیز نشأت می‌گیرد، از این رو توجه خود را به مظاهر و ظواهر اسلام توده‌ای مردم، تصوف، زیارت قبور، تشبه به غیرمسلمان در مسکن و مجلس و جشن و ... متمرکز کرد. وی معتقد بود که همه این موارد از جمله مصادیق شرک است که انسان را از زلالی توحید دور می‌کند. علاوه بر این رواج این بدعت‌ها موجب خشم خداوند و شکست در برابر کفار می‌شود. به همین دلیل این تیمیه معتقد بود که بایست از «بدعت» عصر جدید به «سنت» سلف صالح بازگشت و حرکت او مبنای گرایش «سلفیه» شد.

شاه ولی‌الله دهلوی و فرزندش شاه عبدالعزیز با افکار ابن تیمیه از طریق کتاب‌ها و رساله‌های او آشنایی داشتند. بنابراین شاه ولی‌الله کار خود را با هجوم به بدعت‌ها آغاز کرد، اما فرزندش به طرح ایده تبدیل دارالاسلام به دارالکفر، به سبب اختلاط با هندوها و سیطره انگلیسی‌ها پرداخت. اندیشه سلفی «هجرت - جهاد» در قرن نوزدهم رواج یافت و سپس مکتب اهل حدیث در دیوبند ظهور کرد. این مکتب سلفی در پی

رویارویی و مواجهه با اندیشهٔ تجددخواهی بود که در دانشگاه علیگره جریان داشت. در دههٔ هفتاد قرن نوزدهم، سید احمد خان برای خروج از «بن بست جهاد یا هجرت» که آن را منجر به زوال اسلام در هند می‌دانست، این دانشگاه را تأسیس کرد، اما اسلام سنتی حنفی که میان بنیادگرایی سلفی و اصلاح‌طلبی تجددخواه محاصره شده بود، رواج خود را در مدارس قدیمی و در دارالعلوم لکنهو حفظ کرد و از حمایت مقامات انگلیسی و سپس هندی برخوردار گردید، زیرا به طور نسبی از سیاست فاصله داشت و بیشتر اوقات به معالجهٔ مشکلات روز مسلمانان می‌پرداخت.

III

در دورهٔ معاصر، وضعیت بحرانی جهان اسلام پس از استعمار و نیز سیطرهٔ غرب بر دنیای عربی - اسلامی، متفکران اسلامی را واداشت که از نوشته‌های ابن تیمیه (که خود در وضعیت مشابهی در برابر حملهٔ مغولان به جهان اسلام قرار داشت و از دولت ممالیک به‌عنوان «فسطاط» اسلام دفاع می‌کرد)، تأثیر بسیاری بپذیرند. سید قطب که خود تحت تأثیر ابوالاعلی مودودی (د ۱۹۷۹ م) بود، از جمله متفکرینی است که از طریق مودودی با ابن تیمیه ارتباط فکری یافت. سید قطب با نفی حاکمیت غیرخداوند و ضرورت آزادی انسان از عبودیت بندگان، به اقامه «مملکت خداوند»، در زمین فرا می‌خواند. (نک: معالم فی‌الطریق، قاهره/ بیروت، دارالشرق، ۱۹۹۲ م، ط ۱۵، صص ۶۶-۶۷). حاکم از دیدگاه او می‌باید مطابق شریعت الهی عمل کند و حاکمانی که چنین نمی‌کنند، می‌بایست قدرت را از آنان سلب کرد (ص ۶۸). نظریهٔ «پیکار داخلی اسلامی» تحت تأثیر سید قطب و با برداشتی که از آثار ابن تیمیه سامان گرفت، از سوی اسلام سیاسی معاصر تبلیغ می‌شد. محمد عبدالسلام فرج در کتاب الفریضه الغائبه در موضوع جهاد، از نوشته‌ها و فتاوی ابن تیمیه بهره گرفته است. ابن تیمیه از حضوری گسترده و فعال در اندیشه و آگاهی گفتمان اسلامی معاصر برخوردار است. البته آنچه مهم است این است که ابن تیمیه در شرایط بحرانی چند دههٔ اخیر در جهان عربی - اسلامی و در بازخوانی اسلام سیاسی و تأویلی که از نوشته‌های او از سوی متفکران آن عرضه شد، از ابن تیمیه واقعی و نقشی که در دورهٔ خود داشت، بی‌تردید فاصله گرفته است. طبعاً قرائت ایدئولوژیک و گزینشی اسلام سیاسی از ابن تیمیه، زمینه و سیاق تاریخی نوشته‌های ابن تیمیه را در نظر نمی‌گیرد و بدان نمی‌اندیشد.

IV

احیاء‌گری اسلامی معاصر که از سید محمد رشید رضا (مصر) آغاز شد و به دشواره فکری «هویت» و «اصالت» می‌اندیشد، گر چه از میراث ابن تیمیه بهره می‌گرفت ولی رابطه‌ای با سلفی‌گری معاصر نداشت، سلفی‌گری با احیاء‌گری در مصر و شام بر سر مبارزه با ظواهر اسلام توده‌ای مردم و نیز بر سر دعوت به تجدد یا خروج بر سنت‌ها و قدیمی‌ها و مذاهب اسلامی اختلاف‌نظر داشتند. احیاء‌گران اسلامی (اخوان المسلمین) در پی حفظ هویت اسلامی، مبارزه با غرب‌گرایی و بازگشت به اصول بودند و زمانی نیز که با دولت‌های ملی و قومی برخورد کردند، گامی در مبارزه با غرب‌گرایی فرهنگی (مارکسیسم و سرمایه‌داری) پیش می‌گذاشتند. حتی سید قطب نیز گر چه از سلفی‌باوری هندی متأثر بود (و طبعاً از ابن تیمیه) ولی نسبتی با سلفی‌باوری وهابی (و سلفی‌باوری خلیج فارس) نداشت. طرفداران سلفی‌گری در دهه‌های شصت و هفتاد قرن بیستم به ناچار به سوی کشورهای خلیج فارس - زادگاه سلفی‌گری تحول یافته - فرار کردند. مسأله ناب ماندن توحید و وحدانیت که همان مشکل اصلی سلفی‌ها بود، خاطر آنان را به خود مشغول داشت. سلفی‌ها بر نگرش احیاء‌گران به مسأله رابطه دین و سیاست تأثیر گذاشتند؛ سلفی‌ها قایل بودند که شریعت جز از راه قدرتی که به دست گرفتن آن به هدف اجرای شریعت واجب است، پیاده‌شدنی نمی‌باشد.

حسن‌البنّا همانند مودودی که هر دو از بزرگترین احیاء‌رایان اسلامی در قرن بیستم بودند، تمایلی به نزاع و تمایز عقیدتی در درون جامعه اسلامی نداشتند؛ اگر چه مودودی در نگرش خود به مسأله ربانیت و حاکمیت از مکتب اهل حدیث سلفی هند تأثیر گرفته بود. البته سید قطب با به میان کشیدن بحث ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی و مقدمات آن و بحث از حاکمیت و جاهلیت گام دیگری به سوی بنیادگرایی برداشت. زمانی که در دهه هفتاد فرا رسید و تلاقی میان احیاء‌گرایی و بنیادگرایی از یک سو و احیاء‌گرایی و سلفی‌گرایی از سوی دیگر صورت گرفت، تنها مسأله مطرح، مسأله ایمان و کفر شد و معركة افغانستان نیز بر همین اساس بر پا گردید. تلاقی علمی دو گروه احیاء‌رایان و سلفی‌رایان در طول بیش از پانزده سال در سرزمین افغانستان تحقق یافت. این مدت برای به دست آمدن یک تلاقی این‌چنینی که رسیدن به آن همراه با برخوردهایی هم بود، کافی به نظر می‌رسد. به ویژه اینکه بنیادگرایی مصری با نوشته‌های خود در

دهه هفتاد راه را برای این تلاقی باز کردند، زیرا احیای گرایبی اسلامی در اصل جریان توده‌ای بود که به گرایش‌های عاطفی و بسیج مردمی در حمایت از شعارهای عمومی و خطایی متکی بود.

در حال حاضر نیز شعار کفر و ایمان در سطحی جهانی مطرح می‌شود. به عقیده سلفی‌گرایان تصفیه‌جو توده مردم آلوده و ناصاف می‌باشند و سلفی‌گرایان با نگرش ثنوی خود در باب ایمان و کفر، قدرت جذب توده‌های مردم را ندارند. آنان اقلیت‌های بحران زده‌ای هستند که با شعار ایمان و کفر به میدان عمل سیاسی آمده‌اند.

جریان اساسی جنبش‌های اسلام سیاسی در مصر و پاکستان از همان دهه هفتاد راه خود را از «بنیادگرایی سلفی» جدا کردند. برای مثال اخوان المسلمین هیچ رابطه‌ای با تشکیلات جماعت المسلمین (جماعت تکفیر و هجرت) و جماعت اسلامی (تحت رهبری عمر عبدالرحمان زندانی ایالات متحده) ندارند. چنان که جماعت اسلامی پاکستان که ابوالاعلی مودودی بنیاد نهاد، نیز رابطه‌ای با سپاه صحابه یا جنبش مهاجر یا مجاهدان کشمیر ندارند.

«جمعیت علمای اسلام» و «جنبش طالبان»، اساساً سنتی حنفی وابسته‌اند و نسبت به اصلاح‌گرایان که در پاکستان پدید آمدند و جنبش‌های تندروی اسلامی مانند مجاهدانی که در افغانستان با روسیه مبارزه کردند، حسادت و کینه دارند. طالبان در سایه دولتی (پاکستان) زیسته‌اند که امکان بسیج‌شان را برای عقب راندن مجاهدان فراهم کرده است. آنان بدین جهت که تجربه‌ای در امر حکومت و اداره امور کشوری نداشتند، اسیر تجربه و توانایی بن لادن که به آنان پناه جسته بود، ماندند.

برای مسلمانان هند در قرن نوزدهم و بخشی از قرن بیستم، افغانستان سرزمین هجرت و جهاد بود، اما این ایدئولوژی، نماینده تقسیم دوگانه به بن‌بست رسیده‌ای بود که دوره‌اش با زوال دارالاسلام و دارالکفر و برپایی نظام بین‌المللی بر ویرانه‌های آن، به پایان رسید؛ اما تقسیم دوگانه‌ای (ایمان / کفر) که بنیادگرایی سلفی به دنبال می‌کشد تا به بهانه آن و به نام جهاد با همه جهان مبارزه کند، گویای بن‌بستی است که «بنیادگرایی» و اندیشه اسلامی سلفی به وجود آورنده‌اش با آن روبرو شده‌اند.

جنبش‌های اسلامی بزرگ که اندیشه بنیادگرایی سلفی را از صف خود خارج کرده‌اند، و جنبش خود انتقادی روشنفکران اسلامی، فروپاشی و محو اندیشه بنیادگرایی سلفی را که حدود سه دهه پیش ظهور

یافت و به وخامت گرایید، رقم خواهند زد؛ اما بی تردید حملات سنگین به این گروه اندک، به ویژه به دلیل حرکت‌های انتحاری و مصمم آن، نوعی همدلی را با آنان پدید خواهد آورد.